

# نه افسانه، نه تاريخ

نقدی بر «افسانه بلیناس جادوگر» و «افسانه شیر سپید یال»

## شهره کاندی

نیاز بشر امروز، از اعم از کودک، نوجوان و بزرگسال، چون نیاز بشر اولیه و انسان باستانی به افسانه، امری میرهن است. به تعبیر «اگوست کنت»، اسطوره‌ها به دوران ربانی تفکر بشر تعلق دارند؛ هنگامی که بشر، مرحله تفکر عقلانی را پایه نگذارده، پدیدارهای اطرافش را به نحوی غیر علمی ادراک می‌کرد؛ هنگامی که انسان بیش از هر زمانی اسیر پنجه پر قدرت طبیعت بود و برای فائق آمدن و تسلط بر آن از نیروهای گوناگونی مدد می‌گرفت. در واقع اساطیر، مفاهیمی برای تبیین هستی پیرامون انسان سنتی بودند. در نتیجه، بینش اسطوره‌ای، آغاز ورود بشر به حوزه تفکر است.

اساطیر، الگویی را برای محیط شدن بر طبیعت و تسلط بر آن، به انسان باستانی داده است و این سبب افزایش توانمندی و اعتماد به نفس انسان آن روزگار می‌گردید. گر چه بشر امروز با انسان باستانی، زمانی عظیم فاصله دارد، اما هر دو میل مشترکی برای گوش سپردن به قصه و افسانه دارند؛ چرا که اضطراب دیروز بشر چون حمله اقوام مهاجم، به شکل شدیدتری چون ترس از جنگهای اتمی و... تا به امروز همراه انسانهاست.

داستان افسانه بلیناس جادوگر و افسانه شیر سپید یال، یک اثر دو جلدی از «محمد رضا یوسفی» است که باید دید علت افسانه نامیدن آنها چه بوده است؟ در این اثر، «یوسفی» با مدد از عناصر تاریخ باستان و چند ویژگی از ساختار افسانه‌ها، رمانی خلق کرده است که سهم عناصر رئال تاریخی در آن، بیش از افسانه است.

ابتدا ویژگیهای مشترک این اثر با ساختار افسانه‌ها را برمی‌شمریم.

۱- افسانه بلیناس جادوگر  
۲- افسانه شیر سپید یال  
نوشت: محمد رضا یوسفی  
ویراستار: رضا کریمی  
ناشر: پیدایش  
چاپ اول: تابستان ۱۳۷۷-۵۰۰ نسخه



● ساختار افسانه‌ای اثر، خوبیها را دو صد چندان جلوه داده و بدیها را مطلق نموده است؛ دیاکو خوب مطلق معرفی شده - در حالی که در زمان حکمفرمایی خود؛ بی‌عدالتی هم می‌نموده و حتی به پادشاه آشور باج می‌داده است - و در مقابل، اسکندر - با وجود جوانمردیهای بسیاری که از او در تاریخ ثبت است - بد مطلق نمایانده شده است.

۱- کشمکش و آشنا سازی  
افسانه‌ها عرصه مبارزه و ستیز نیروهای پلیدی و پاک‌ی، نیکی و بدی و تاریکی و روشنایی‌اند. افسانه‌ها مشحون از ستیز عوامل متقابل‌اند؛ ستیزی که گاه در قالب پیکار شهسوارن با دیوان، نمایشگر بحرانهای روحی بشر در طول تکامل اوست و گاه در قالب پیکار خود عادل و اصلاحگر انسان، از طرفی، با خودهای تیره گونه و تباه او، از طرفی دیگر است. در این داستان نیز کشمکش مادها، ابتدا با سرما و بلایای طبیعی و سپس با اقوام مهاجم و... حکایت از این ساختار مشترک دارد.

نتیجه کشمکش در افسانه، آشنا سازی است؛ آشناسازی قهرمانان با حوادث شگرف و موقعیتهای عجیب که سبب کسب بینش و معرفت جدید نسبت به موقعیت پیشین می‌شود؛ آگاهی و ادراکی که از طریق افسانه‌ها به نسلهای بعدی نیز منتقل می‌شود.

### ۳- نیاز به جادو

در افسانه‌ها، قهرمانان برای حل مشکلی پس از عزیمت از دیار، به شخصی یاریگر بر می‌خورند که با استفاده از عنصری جادویی مشکل قهرمان راحل می‌کند. در جلد اول این کتاب، برای مبارزه با دیو سرما، این نقش برعهده بلیناس جادوگر گذارده می‌شود (اگرچه او وظیفه را به یکی از شخصیتهای داستانی محول می‌کند. در این باره در جایی دیگر سخن می‌گویم) و سپس این نقش از آن شیر سپید یال و بعد شیر زرین یال می‌گردد. وجه

۲- خوب و بد مطلق  
این ویژگی افسانه، نه در مورد همه شخصیتهای این داستان، بلکه در یک تقسیم‌بندی کلی بین مادها و آشوربها دیده می‌شود. (مادیهای آشنا سازی در این داستان، در جلد اول بیشتر متعلق به پایان بندیهای فصول است و در جلد دوم، علاوه بر پایان بندیها در شرح وقایع آن نیز به چشم می‌خورد (برای مثال شرح سفری که به قصد یافتن «دارا»ی پیکر تراش صورت گرفته بود).

### ۲- خوب و بد مطلق

این ویژگی افسانه، نه در مورد همه شخصیتهای این داستان، بلکه در یک تقسیم‌بندی کلی بین مادها و آشوربها دیده می‌شود. (مادیهای



**افسانه و اسطوره با عناصر مقدس و آسمانی سروکار دارند اما واقعگرایی با عناصر دنیوی. فضای قصه دوران باستان، مملو از اسطوره، شعائر و آیینهای مقدسی چون شفا بخشی کاهنان، جادوگران، فرشتگان، آیینهای جشن و گذار و... است؛ اما در این داستان، وقایع قصه از این ویژگی بی بهره اند و بیشتر به دانسته‌های «یوسفی» نزدیک اند تا به دریافت حقیقی و درونی از افسانه و اسطوره گویی.**

ندارند. آنها فقط درکش و قوسهای وقایع است که با کنشها و واکنشهایشان عینیت پیدا می‌کنند.

#### ۵- تکرار

خصوصیت مشترک دیگر ساختار این اثر با افسانه‌ها، پدیده‌ای به نام تکرار است. غالباً می‌گویند خصوصیت ویژه فولکلور آن است که یک داستان را به صور گوناگون تکرار کند. افسانه شیر سپید یال، تکرار یا باز گویی ماجرای گذشته نیست. این تکرار ثمره دیگری دارد؛ چرا که در این مجموعه، وقایعی که در قصه دوم جای می‌گیرد، بیش از مضمون تکراری آن حائز اهمیت است.

متن داستان در داستان یا تکرار یک داستان به صور مختلف (metafiction) که برای مثال در مثنوی و هزار و یک شب دیده می‌شود، یکی از انواع داستانی است که در آن راوی در طول داستان، به روایت داستانهای دیگر هم می‌پردازد و در نتیجه، ذهن خواننده درگیر یک روایت نمی‌شود و بین روایتها رابطه‌ای برقرار می‌شود. در واقع نویسنده با تکرار مضمون غرش شیر، داستانهای دیگر را لابه‌لای داستان خود ذکر می‌کند. این ویژگی داستان در داستان (Story Winthin Astory) اثر، با ساختار افسانه‌ها مشابهت دارد.

#### ۶- پایان خوش

قهرمانان قصه پس از گذر از زمان و رویارویی با تجربه‌ها و ماجراهای انبوه، به آرزوی دست

مشترک این عناصر سحرآمیز و مقدس این است که همه دارای حیات، احساس و عاطفه‌اند و این به جاندار پنداری انسان باستانی در مورد تمامی پدیده‌های هستی مربوط است. در داستان «یوسفی» هم این باورها وجود دارد؛ غرش شیر زرین یال است که درختها را تکان می‌دهد و آنها قد می‌کشند؛ نیروی شیر زرین یال در تنه درختان است که آنان چنین سخت و سستبر می‌باشند؛ از خشم شیر زرین یال است که جانوران بد سرشت نمی‌توانند یا به بیشه‌زار بگذارند؛ شیرهای داستان «یوسفی» از شکست مردم ناراحت‌اند، در جنگها یا شادیهایشان می‌غرند و نیاز به همدم دارند.

آدمیان نیز به باور و مدد چنین عناصر مقدسی نیاز دارند.

#### ۴- تقدم حادثه محوری بر شخصیت محوری

در این اثر نیز چون افسانه، اشخاص تابع حوادث‌اند و قهرمانان انسجام روان شناختی ندارند. این داستان نیز همانند افسانه‌ها، فاقد توصیف حالات روحی و تجزیه و تحلیل افکار ژرف اشخاص است. به زبان دیگر این نوع داستان، به ادبیات گزاره‌ای (چون هزار و یک شب و...) تعلق دارد؛ تکیه جمله‌ها همواره به روی فعل است، نه فاعل جمله و علیت روان شناختی، زیر پوشش علیت حادثه‌ای قرار می‌گیرد. قهرمانان گرچه آفرینندگان وقایع‌اند، ولی به خودی خود هویتی

به‌طور گسترده، واقع‌گرایانه تعیین شده‌اند. برای مثال بلیناس جادوگر کاری نمی‌کند. او جادو و عنصر ماوراء طبیعی خود را برای فائق آمدن بر مشکلات به کار نمی‌گیرد و در عوض، جایگزینی واقع‌گرایانه برای عملکرد خود می‌یابد.

بلیناس: «مرا بیهوده به اینجا آورده‌اید. اگر به سخنان این کودک خوب گوش می‌دادید، می‌توانستید راز سرما را پیدا کنید» و همچنین «راز افسون این سرمای جانکاه در شیری سپید یال است که به گفته این کودک در سنگ سپید لانه دارد» (ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱)

بلیناس جادوگر نه تنها از جادوی خود مدد نمی‌گیرد، بلکه هیچ نقش و کنشی در داستان ندارد. او را نمی‌توان حتی یک شخصیت فرعی قلمداد کرد و این در حالی است که نام کتاب به او اختصاص یافته است: افسانه بلیناس جادوگر!

افسانه و اسطوره با عناصر مقدس و آسمانی سرو کار دارند، اما واقع‌گرایی با عناصر دنیوی. فضای قصه دوران باستان، مملو از اسطوره، شاعران و آیینهای مقدسی چون شفا بخشی کاهنان، جادوگران، فرشتگان، آیینهای جشن و گذار و... است؛ اما در این داستان، وقایع قصه از این ویژگی بی‌بهره‌اند و بیشتر به دانسته‌های «یوسفی» نزدیک‌اند تا به دریافت حقیقی و درونی از افسانه و اسطوره گوئی. عناصر قصه او مهره‌هایی از پیش ساخته‌اند، برگرفته از متون تاریخی که در قصه حضور می‌یابند، اما ربطی به فضای قصه ندارند یا در فضای قصه سرگردان‌اند؛ فضایی تحمیلی و وقایعی که هویت مشخصی ندارند.

افسانه‌ها عرصه تخیل آدمی‌اند. اگر عناصر دنیای افسانه را بیرون کشیم، در می‌یابیم که متابعت و مطابقتی با حقایق دنیای واقع ندارند. اما دنیای اثر «یوسفی» تنها با غرش شیرهای او و تعامل شیر و شیربان، بهره‌ناچیزی از افسانه می‌برد و حجم انبوه نوشته، کاملاً در تطابق با

نیافتنی خود، به خوشی و سعادت می‌رسند. عروسی قهرمانان داستان - مثل شیر زرین یال و شیر سپید یال - و به زبانی، دیگر فائق آمدن بر مشکلات و سامان دادن آشفتگیها، یکی از انواع پایان بندیهای مثبتی است که در افسانه‌ها فراوان به چشم می‌خورد. این اثر هم از این ویژگی بهره برده است.

«از هر سو بانگ شادی و خوشی شنیده می‌شد. مرد و زن، پیر و جوان، دختر و پسر پایکوبی و شادی می‌کردند که ناگهان بانگ بلند غرش شیران

## در این اثر چون افسانه، اشخاص تابع حوادث‌اند و قهرمانان انسجام روان شناختی ندارند.

در شهر بپچید. فریاد شادی مردم تاته تاته ته آسمان می‌رفت. بیاوری زن و مرد با غرش شیران یکی می‌شد و می‌رفت تا به گوش خورشید و ماه و ستاره‌ها برسند... همه مردم شهر پایکوبی می‌کردند.» (ج ۲، ص ۱۸۹)

باید خاطر نشان کرد که موارد فوق، عناصری چند در رابطه با ساختار افسانه مانند اثر بود. آیا می‌توان ساختار کلی اثر را افسانه نامید؟ یا حتی از نظر عناصر محتوایی، آن را افسانه دانست؟

منتقدان ادبی بر این باورند که اسطوره و واقع‌گرایی دو مقوله آشتی ناپذیرند. امتزاج این دو در کتاب «یوسفی» به چشم می‌خورد و مطلبی که از ضعفهای کتاب محسوب می‌شود این است که «یوسفی» آن را از نوع «افسانه» معرفی کرده، نه یک اثر رئال، اما در اثر او، کنار زدن افسانه به نفع واقع‌گرایی بسیار مشاهده می‌شود؛ همواره عوامل فوق طبیعی - که تکیه بسیار اسطوره‌ها و افسانه‌ها به آنهاست - غایب‌اند و علت و معلولها

دنیاى واقع است.

تاریخی (دیو نامیدن بیگانگان) در اثر آمده است: «دیوان می‌آیند. این بار از آن سوی رودخانه می‌تازند» (ج ۱، ص ۶۵)

آنها ابتدا با بومیان جنگ می‌کردند، ولی به مرور خطر بومی برای آریانها رفع می‌شود؛ چه که آنان به قصد تاخت و تاز به ایران نیامده بودند، بلکه می‌خواستند در آن مملکت برقرار شوند. این مطلب هم در فصل اول کتاب گنجانده شده است.

بیشتر به نظر می‌آید که قصد «یوسفی» از پرداختن به چنین مقوله‌ای، پرداختن به فرهنگ بوده است؛ فرهنگی ملی که نحوه نگرش به هستی، پدیده‌های مادی و معنوی و حضور آن نگرش در زندگی فردی و جمعی را نشان می‌دهد. «هیپولیت تن» استدلال می‌کند که سه عالم اصلی، خصلت ویژه اثر هنری را تعیین می‌کند؛ عالم زیست‌شناسی (نژاد)، عالم فرهنگ (محیط)، و عالم تاریخ (عصر و دوره‌ها). حال باید در مورد بهره‌گیری «یوسفی» از تاریخ این فرهنگ یا وقایع مستند تاریخی در اثر به مواردی اشاره کرد.

### دیا کو

نخستین پادشاه مادها در کوه «لاجوردیا» یا

## نثر یوسفی، نثری معمولی با حالت اطلاع‌رسانی و گزارش نیست؛ نثر او نثری تصویری وحسی است.

دماوند کنونی، «دیا کو» (۶۵۵-۶۷۰ قبل از میلاد) بوده است. «یوسفی» نیز در داستان خود او را «پیرترین مرد، بزرگ و رهبر آریایی‌ها» توصیف کرده است (ج ۱، ص ۱۰). می‌گویند او از آنجا به قدرت رسید که به عدالت اشتها یافته بود. یکی از نخستین کارهای او پس از انتخابش به شاهی این بود که مردم را بر آن داشت، شهری تاسیس کنند. آنها همدان را انتخاب کردند و قصری ساختند که هفت قلعه داشت؛ هفت قلعه هفت رنگ. این مطلب را این گونه در اثر می‌یابیم: «به شهر هفت در رنگ در رنگ ما خوش آمدی» (ج ۲، ص ۱۰). سلطنت این شاه صرف جمع‌آوری و متحد کردن طوائف پراکنده ماد شد. اتحاد آریانها آنها را قدرت داد و دشمن را موقتاً عقب راند. در کتاب «یوسفی» نیز این واقعه درج گشته است؛ در دیالوگی دیا کو می‌گوید: «اگر با هم باشیم می‌توانیم در یک ستون با آشوریان بجنگیم و بر آنان پیروز شویم. بگویند تا زمانی که ما پراکنده‌ایم و هر کس از در و خانه و چادر خویش در برابر تاخت و تاز آشوریان

## علت آمدن آرییها به فلات ایران

در اوستا آمده است که مملکت اصلی آریانها سرزمینی بوده خوش آب و هوا و دارای زمینهای حاصلخیز. ولی ارواح، ناگهان زمین را سرد کردند و چون قوت سکنه را نمی‌داد، مهاجرت شروع شد. «یوسفی» در فصل افتتاحیه داستان به خوبی از این واقعیت تاریخی استفاده کرده و با نشانه پردازیهای قوی، فضای یخ بسته و غیرقابل سکونی را به تصویر کشیده و علت مهاجرت آریانها را شرح داده است.

«گویا کوهستان از خواب زمستانی بیدار می‌شد و پوستین یخی و برف گرفته‌اش را از تن می‌کند و به آسمان پرتاب می‌کرد. تخته یخها بر روی برفها می‌غلتیدند و چنان دیوی به قامت کوهها شتابان پایین می‌آمدند...» (ج ۱، ص ۷)

## سکونت آنها

بنا به مستندات تاریخی، آریانها منطقه دماوند را اشغال می‌کنند و پس از آن با مردمانی آشنا می‌شوند که زشت و از حیث نژاد، عادات، اخلاق و مذهب از آنها پست‌تر بوده‌اند. بدین سبب آریانها مردمان بومی را دیو نامیدند. در مورد این نکته

نگهداری می‌کند؛ شکست می‌خوریم و آنان پیروز می‌شوند.» (ج ۱، ص ۹۵-۹۴) و پس از آنکه دیاکو موفق به این کار می‌شود می‌گوید: «امروز هفت دودمان آریایی با هم پیمان یاری و برادری می‌بندند» (ج ۱، ص ۱۶۷)

در کتیبه‌های هخامنشی نام شهری را که به فرمان دیاکو تاسیس شد، (همدان) هکمتان نوشته‌اند که هر دو اسم آن را اکتان ضبط کرده است. «یوسفی» با برگزیدن نام یکی از فصلهایش به نام هکمتانه به تلفظ ایرانی آن و آوردن دیالوگی از زبان سردار یونانی «ای زندگان شهر اکباتانا» (ج ۲، ص ۸۷) به تلفظ یونانی آن تکیه نموده است.

### مذهب

آریانها ابتدا مهر پرست بودند و معتقد به خرافه و سحر و جادو. زردشت در قرنهای ۱۰ تا ۶ قبل از میلاد، بر ضد خرافات، خدایان ابتدایی و کاهنایی که به این خدایان نماز می‌گزارند قیام کرد. داریوش اول، مذهب زردشت را پذیرفت و به جنگ برای برانداختن آداب پرستش قدیم پرداخت و دین زردشتی را دین رسمی دولتی قرار داد. در جلد اول این کتاب که به دوره تمدن مادها پرداخته و قاعدتاً دوران مهرپرستی آریانهاست، باورها و اعتقادات مردم به این آیین، در دیالوگهایی متجلی شده است.

«ای مهر جهان افروز یاورشان باش»

در جلد دوم این کتاب هم که دوران پرستش خدای یکتا و آیین زردشتی است، دیالوگها با حقایق منطبق‌اند: «کنون به درگاه اهورا مزدا ایزد کیهان به نیایش برخیزید» (ج ۲، ص ۲۰).

### تقسیم تاریخی و زمانی

تاریخ آریانهای ایرانی در عهد قدیم که از اواخر قرن هشتم قبل از میلاد تا نیمه قرن هفتم میلادی به طول انجامید، به پنج دوره ۱- مادی ۲- هخامنشی ۳- مقدونی (برتری عنصر یونانی) ۴- پارت ۵- ساسانی تقسیم می‌شود. در این داستان، «یوسفی» از سه دوره مادی، هخامنشی و مقدونی، بهره گرفته است. سهم دوره مادی تمام طول کتاب اول و دوره‌های هخامنشی و مقدونی، کتاب دوم را به خود اختصاص داده‌اند. البته اگر خواننده از وقایع تاریخ اطلاعی نداشته باشد، متوجه این نکته نمی‌شود که اتفاقات داستان، به سه دوره تاریخی متفاوت تعلق دارند.

گرچه دوره هخامنشی حتی از نظر فرهنگ، پوشش و... شبیه دوره مادی بوده است و با انقراض دولت ماد هیچ تغییر اساسی در سیاست داخلی یا خارجه ایران روی نداد، اما با آمدن اسکندر به ایران و تسخیر پادشاهی هخامنشی توسط او، بنیان دگرگون می‌شود و ایران به دوره جدیدی پای می‌گذارند که این تمایزات در متن منعکس نگردیده است: گویی داستان از شروع مهاجرت آریانها تا مرگ اسکندر در فضای سیاسی - فرهنگی یکدستی رقم خورده است.

### جنگ با آشوریها

از نظر اخلاقی، آریانها بر همسایه‌های خود، یعنی بابل و آشور برتری داشتند؛ چه که معتقدات مذهبی‌شان سعی و عمل و کار و کوشش را به همراه راستی و درستی تشویق می‌کرد و در زمان صلح، صادقانه به کشاورزی می‌پرداختند. اما

**نویسنده با تکرار مضمون غرض شیر، داستانهای دیگر را لابه‌لای داستان خود ذکر می‌کند. این ویژگی داستان در داستان اثر، با ساختار افسانه‌ها مشابهت دارد.**

بر پایه آن قرار می‌دهد.

اینجا که گفته شد، دال بر استفاده نویسنده از مستندات و حقایق تاریخی است. اما همان طور که گفتیم، «یوسفی» اثر خود را افسانه نامیده؛ حال آنکه در ساختن افسانه ناتوان مانده است. البته باید اضافه کنیم که اگر قصد «یوسفی» از بیان چنین داستانی، بیان داستانی رئال و تاریخی بوده، باز راه به خطا رفته است؛ چرا که عناصر داستانی او از لحاظ زمان، مکان، وقایع، اشخاص و... گرفتار تحریف تاریخ شده‌اند. برای مثال اندیشه ساختن کاخی به نام تخت جمشید، توسط فردی به نام «دارا» نه از نظر موقعیت زمانی با حقایق موافق است، نه اینکه نام این مکان در آن زمان چنین بوده؛ مضافاً اینکه این کاخ توسط یک نفر بنا نشده است محصول کاری گروهی است؛ یا تاختن بابلی‌ها در زمانی که دیگر ماد و بابل و پارس و همه تحت سلطه پادشاهی هخامنشی‌اند در فصل دوم معنا نمی‌دهد؛ یا هفت دژ دیا کوکه در اصل، مقر پادشاهی بوده و مردم در آن سکنی نداشته‌اند، به گونه‌ای در متن تصویر شده است که گویی کلیه آریائنها در آن قلاع می‌زیسته‌اند و همچنین ورود آریائنها به ایران به متعلقه دماوند بوده، نه همدان و نزدیکی کوه الوند... اینها همه حکایت از این دارد که تعریف تاریخی «یوسفی» در این داستان، گرفتار تحریف شده است. اگر «یوسفی» همان گونه که اثر را تحت عنوان افسانه معرفی کرده بود، افسانه می‌نوشت، این ایراد به او وارد نبود و لزومی نداشت که او به وقایع تاریخی

همسایه آنان، یعنی آشور سیاست ملکی خود را بر غارت و چپاول سرزمینهای مجاور گذارده بود. قشون کشیهای پی‌درپی آشوریها به صفحات ایران، به همراه خراب کردن شهرها، نابود ساختن اهالی و به اسارت گرفتن افراد، اهالی را ضعیف و ناتوان کرده بود.

دیاکو: «آشوریان همه تیره‌های پراکنده بودند که کتون یکی شده‌اند، اما ما چنان جویهای کوچک و سرگردانیم که هر کدام، به راه خود می‌رویم.» (ج ۱، ص ۱۱۶)

این فشارها و صدمات، مادیها را به خود آورده، متحد کرد و دولت‌های کوچک ملوک‌الطوایفی به هم پیوستند و بنای دولت ماد بزرگ گذارده شد.

این مطالب در فصل دوم کتاب اول «یوسفی» نیز مندرج است.

دولت آشور بارها بر سرزمین ماد حمله کرده و هر بار پنداشته بود که ماد چنان شکست خورده است که دیگر یارای برابری با آنان را ندارد، ولی بعدها معلوم شده بود که مردم این سرزمین از مبارزه برای به دست آوردن آزادی خسته نمی‌شوند.

## معماری

همچنین از مستندات تاریخی، معماری شیری از سنگ است که در نزدیکی همدان موجود است؛ شیری که تا ۹۳۰ میلادی ایستاده بوده و حال، ناقص گشته است. «یوسفی» از این حقیقت تاریخی نیز به خوبی بهره می‌گیرد و محور بحث کتاب را

**شخصیت بلیناس جادوگر نه تنها از جادوی خود مدد نمی‌گیرد، بلکه هیچ نقش و کنشی در داستان ندارد. او رانمی‌توان حتی یک شخصیت فرعی قلمداد کرد و این در حالی است که نام کتاب به او اختصاص یافته است.**

و عناصر مکانی - زمانی و موقعیتی وفادار بماند. ولی از آنجا که تمام هم او در این اثر شناساندن فرهنگ ملی به مخاطب نوجوان است، باید با کمال دقت و صحت، این مهم را به انجام می‌رساند.

و اما چند نکته کوچک دیگر در خصوص اثر. اولین مطلبی که باید به آن اشاره شود، تلخیصهای زمانی است که نویسنده به کار گرفته است؛ جلد اول به وقایع مادها آن هم در زمان پادشاهی یک پادشاه (دیا کو) پرداخته، اما در جلد دوم، خواننده با پرشهای زمانی عظیمی روبه‌رو می‌شود، تا جایی که این پرشها به عوض شدن پادشاهی به پادشاهی دیگر بسنده نمی‌کند، بلکه دوره‌ای به دوره‌ای انتقال می‌یابد و این خواننده را سر درگم می‌کند. شاید بهتر بود توازنی در پرداختن به مطالب و تلخیصهای زمانی در نظر گرفته شود تا خواننده این چنین گذرا با دوره هخامنشی و مقدونی مواجه نگردد. در واقع «یوسفی» به جای استفاده از تلخیص زمانی، از پدیده‌ای به نام پرش زمانی استفاده کرده است!!

نکته دیگر این است که تکرار نامها در فصل ۳ جلد دوم، ذهن خواننده رامغشوش می‌کند و تفکیک اشخاص و تمرکز بر شخصیتها و خصوصیاتشان را از بین می‌برد. «یوسفی» در آخرین فصل از جلد دوم کتاب، دوباره از اسامی اولیه کتاب مانند دیا کو، سهراب، کاوه، کیکاوس، دارا و... استفاده می‌کند که این نه تنها زیبایی و غنایی به متنش نمی‌افزاید، بلکه باعث اغتشاش ذهنی می‌شود.

مطلب بعدی این است که استقلال دو جلد این اثر، بدون توضیح روی جلد در خصوص اینکه این کتاب دو جلدی است، خریدار را به این تصور می‌اندازد که با خرید یکی از این مجلدات، یک اثر مستقل به دست آورده است؛ بخصوص که نامهای دو جلد هم متفاوت برگزیده شده است و خریدار در وهله نخست، هیچ تمیزی در خصوص تک جلدی یا دو جلدی بودن اثر نمی‌دهد.

آخرین نکته آنکه نثر «یوسفی» نثری معمولی با حالت اطلاع‌رسانی و گزارش نیست؛ نثر او تصویری و حسی است. زبان خوب «یوسفی» - گرچه در جلد دوم با مشکلاتی همراه است - به طور کلی زبانی یکدست، قابل فهم و منطبق با فضاهای زمانی - مکانی داستان است. این انطباق نثر با فضاهای آن دوره را در این دیالوگ ببینید: «روزگاری نیک ارزانی شما باد! اسب مرا از مرگ رها کنید. مهر مهربان یارویاور شما باد!» (ج ۱، ص ۹). علاوه بر این غنای نثر منطبق با اثر، نمونه‌ای در خصوص بصری بودن نثر او می‌آوریم: «بنج تیرانداز، با کمائی چون ماه آسمان خمیده، تیرهایی چون دندان گرگان تیز، بازوانی نیرومند چون شیر...» (ج ۱، ص ۱۴) «یوسفی» همواره موصوفهای خود را به صفتی مزین می‌کند تا این ترکیب بندی در ذهن خواننده رسوب کند. نثر او حتی از تصاویر سمعی نیز آکنده است: «ناگهان غرشی چنان تندر آسمان، آن گونه که ابرهای سیاه سر بر کوه بکوبند، آن چنان که زمین لرزه‌ای شود و کوهها از هم پاشیده شوند و تخته سنگها به هم کوبیده شوند، آن چنان که یخچالهای بزرگ فرود آیند، چنان غرشی بیشه زار را لرزاند.»

بدین ترتیب زبان حسی او از مزایای عمده کارش محسوب می‌شود و جای افسوس دارد که غنای نثرش در جلد اول، تحت‌الشعاع شتابزدگی و تعجیلی قرار گرفته که دامنگیر جلد دوم شده است. در پایان باید گفت مسئله معاصر سازی؛ مقوله‌ای که «یوسفی» در این اثر به آن پرداخت، مقوله‌ای مهم و جدی است. متون و تاریخ گذشته باید موشکافانه‌تر، برای مخاطب امروز معنا و تفسیر گردد.

### منابع

تاریخ ایران باستان (حسن پیرنیا)  
تاریخ تمدن ویل دورانت (مشرق زمین گاهواره تمدن)